

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی- موشن

۱۱/۰۲/۲۵

چرا تو؟؟؟

به جای مقدمه:

همان طوری که از عنوان این مقاله بر می آید، مطلب حاضر جوابیست برای دوست و برادر عزیزم "سید حسین موسوی" که سابقه این دوستی به بیش از نیم قرن به عقب می رود. ایشان به مانند سایر دوستان از من نیز پرسیده بودند که "چرا من؟؟؟" و "چرا صاحبان مقاله ها سکوت می کنند؟". هرچند خودشان تا حال به صورت مستقیم صرف به یک قسمت سؤال پاسخ گفته و بخش دیگر آنرا ممکن در آینده جواب بگویند، مگر من پاسخ هر دو بخش را خدمت پورتال می فرستم، به ارتباط چگونگی نشر آن مثل همیشه پورتال مستقلانه تصمیم خواهد گرفت.

خ. پغمانی

دوست و برادر عزیزم حسین جان، نامه ات را گرفتم، راستش را بررسی اطلاع از محتوای آن به عوض آن که فکرم را متوجه جواب سازد، بیشتر به این فکر انداخت که تو چطور نمیدانی که چرا باید مورد حمله قرار بگیری؟ طی این یکی دو روز خیلی در مورد فکر نمودم که آیا جوابی بدهم و یا خیر؟ وقتی با "سرقومندان اعلی اردوی ۶ نفره ما" از موضوع یادآوری نمودم؛ مثل همیشه به سرعت برق جواب نداده بعد از اندکی تأمل که برای وی می تواند به مثابه یک قرن به شمار آید، گفت:

"خودت می دانی، با نیش زبانت کسی دیگر را که برای ما نگذاشته ای. نه خود را زیر دهن او بینداز و نه هم او را از ما برنجان"- قصداً مطلب را به زبان نوشتار آورده ام-

این پاسخ با آن که به صورت مستقیم من را از ارائه جواب باز می داشت، مگر دوستی و رفاقت نیم قرنه و آن برادری که بین ما وجود داشت و یاد برادر شهیدم که از طریق وی با تو آشنا شدم، همه مرا زیر فشار قرار داده در عاقبت تصمیم گرفتم تا این جواب را برایت بنویسم، قهرت را خیر امید است از صراحت لهجه ام رنجشی به وجود نیآورده باشم.

حسین جان، اگر واقعاً نمی فهمی که "چرا تو؟؟؟" باید مورد حمله قرار بگیری، بهتر از هر جواب آن است تا یک

بار مشترکاً مسافرتی به گذشته ات بنمائیم و از آن میان و از خرمنی بزرگ توشه هائی را نام ببریم تا بدانیم که "چراتو؟؟؟".

به خاطر کوتاه شدن مطلب از دوره مکتب محمود هوتکی و زنده باد مرده باد گفتن هایت در لایسه غازی و حتا دوران پوهنتون می گذریم چون می ترسم دوری از گذشته، مرا به خطا بکشاند. آغاز کار را از زمان کودتای ثور که در تعاقب آن مخفی شدی، انتخاب می نمائیم.

دوست عزیز، هنوز ماه عسل قدرت خلق و پرچم ختم نشده بود که تو ضمن مخفی شدن، چه نبود که در مورد خلق و پرچم نگفتی و چه می توانستی که نکردی. اینجا نه پای تهمت است و نه هم انکار. مگر تو نبودی که وقتی به خانه ما می آمدی، آن بیچاره ها را مزدور، وطنفروش، نوکر روس و قاتل معرفی می نمودی؟ و این کار را با چنان حرارت انجام می دادی که حتا پدرم را که از تو به خاطر مظاهره چی بودند چندان خوشش نمی آمد طرفدارت ساختی؟

مگر تو نبودی که بعضی وقتها با برادرم و چند تای دیگر مثل تان، مسلح از خانه بیرون شده و یکی دو روز بعد وقتی پیدا می شدید که همه کس از زدن این و یا آن خلقی صحبت می کرد؟

مگر تو نبودی که در روز سوم حوت بعد از آن که مأموریت کارته مأمورین را خلع سلاح کردید، یک تفنگ و کلاه پکولت را به دست من داده و تا نزدیکی های عصر چند تا از سنخ ما را پادشاه سرکها مقرر کردی؟ کاری که هر چند با استفاده از کلاه پکولت در بین مردم ناشناخته ماندم اما از ترس دستگیر شدن و شکنجه های هولناک خاد نیمه عمر شدم. چه شبها که خواب به چشمانم راه نیافت و از ترس مثل بید می لرزیدم تا خدا نخواست کسی از آن اطلاع نیافته باشد.

این که در تمام مدتی که افغانستان در اشغال روس بود تو چه کرده ای من زیاد اطلاع ندارم چون نه خودت در چند بار دیدار مختصر از آن یاد کرده ای و نه هم کسی دیگر در آن مورد چیزی گفته است. اما با شناختی که از تو و برادر شهیدم داشته و دارم می توانم حدس بزنم که در آن زمان حتماً گل و ریحان به روسها و خلقی پرچمی نبرده اید. هر جا بوده ای در ضدیت با خلق و پرچم و در جنگ رویاروی با آنها مشغول بودی این که چند روس و یا مزدور وی را کشته و چند تن از عزیزان تان را با دستان خود به خاک نهاده اید حسابش را خالق می داند و بس؛ در غیر آن جا های زخم و مرمی به خودی خود در بدن آدم به وجود نمی آید.

با ختم دوران اشغال و حتا ختم دوران "رفقای حزبی" و آمدن "برادران مجاهد" بر روی صحنه، خلاف صد ها روشنفکر و هزاران خلقی پرچمی که شکر خدا دوباره به دین مبین اسلام مشرف شدند و بر پدر هر چه مبارزه و از این قبیل حرفها بود، لعنت فرستادند، مگر تو نبودی که یک دم آرام ننشسته هنوز بیچاره مجددی وضوی پاکستانش را تجدید نکرده بود که تو با نوشتن "فرجام فاجعه و یا امتداد خونبار تر آن" با زبان نحست، ضمن پیشگویی این روز های سیاه به جان مجاهد افتاده، به افشای جنایات و خیانت های آنها افتادی؟

مگر تو نبودی که در جوشاجوش درگیری های قومی، زبانی و مذهبی به راه انداخته شده که هر "روشنفکر عاقل و دور اندیشی" را به سمت قوم و قبیله اش می کشانید و بازار اسلام خواهی و اسلام نمائی آنچنان گرم بود که حتا روسها هم مسلمان شده و ادعای سیادت می نمودند، به عوض آن که در زیر قبای جدت خود را پنهان نموده از آن طریق لقمه نانی برای خانواده ات برسانی، هنوز هم فیلت از یاد هندوستان نمانده؛ هم سیادت و آباء و اجداد را زیر ضربه گرفتی، هم دین و آئین آنها و هم مذهب و این چیز های دیگر را؛ در عوض آمدی با من "افغان" برادری ات را حفظ کرده و علیه "افغانستانی ها" به مبارزه ات ادامه دادی؟

مگر تو نبودی که در گراماگرم مسعود پرستی و گلبدین خواهی، هر دو را به مثابه نوکر های امپریالیزم معرفی و هر چه در دهننت آمد، نثار آنها نمودی؟

حسین عزیز،

مگر تو نبودی که با به قدرت رسیدن طالبان کرام که از آدم تا عالم یا ثنا گوی آنها شدند و یا به "غار حورا" پناه بردند تا مگر به وسیله مکاشفه چگونگی دفع آن بلا نمایند، تو با گستاخی و بی حرمتی به "مقام شامخ امیرالمؤمنین" ملا محمد عمر آخند زاده که به سرکردگی جلاخان گماشته شده بود، آنها را از گور برخاستگان تاریخ لقب داده، با ردیف کردن دشنام های رکیکی از قماش مرتجع، تاریخزده، از گور برخاسته، نوکر امپریالیزم، خاین، جنایتکار و از این قبیل گپ ها، افاده "اسلام سیاسی" را در بین مطبوعات افغانی رواج داده شب و روز به عوض ذکر و شکر خدا، مخلوق وی را تخریب نمودی بدون آن که یک لحظه به این نکته تمکین نمائی که بدون اراده خدا برگ از برگ تکان نمی خورد تا چه رسد به امیر شدن ملا عمر؟

حسین عزیز،

از همه "ظالمانه تر"، مگر تو نبودی که بیچاره امریکائی ها را که به خاطر نجات زن های ما از شر مردان نامرد - بی ادبی معاف- آمده بودند مورد حمله قرار دادی؟ مگر تو نبودی که باز هم با نوشته و این بار مصاحبه هایت، با طرح "سه سلاح خلق" در عمل علیه آنها اعلان جنگ دادی؟ مگر تو نبودی که تمام "روشنفکران" اروپا دیده و به گفته بعضی ها چشم و چراغ جامعه ما را به خاطر حمایت شان از کنفرانس بن و به رسمیت شناختن دولت منتخب کنفرانس بن، خاین، وطنفروش و مزدور خطاب کردی؟ مگر تو نبودی که به دولت محبوب القلوب سراسر جهان سرمایه "اداره مستعمراتی" نام داده و تا آواز و قلمت رسید آنها تخریب نمودی؟ مگر تو نبودی برای بار اول با طرح مقاله "مضحکه انتخابات" و آنها به معنای به رسمیت شناختن اداره مستعمراتی معرفی داشتن، بر تمام فعالیت های "دموکراتیک روشنفکران" اروپا رفته خط بطلان کشیده این کار را آرایش استعمار معرفی نمودی؟

مگر تو نبودی که خیل عظیمی از روشنفکرانی را که عاشقانه می خواستند به دولت مستقل!! و یگانه محصول اراده آزاد مردم!! یعنی اداره کرزی، از صمیم قلب و از دل و جان خدمت نمایند و هر یک از شب الی صبح "تراویح" حاجتی می خواندند تا به مقامی، چوکی و درجه ای برسند، انقیاد طلب نامیده چنان بر روی آنها لجن پاشیدی که امروز خودشان از دیدن تصاویر شان در گذشته از خجلت آب می شوند؟

مگر تو نبودی که کمک های بشر دوستانه آنها را اشغال نامیده نیت نیک شان را که ما افغانها را گروه گروه روانه بهشت موعود می ساختند، جنایت نامیده، یک رور به خاطر بالابلوک، روز دیگر قندوز و روز بعد آن کنر و یا جلال آباد و یا ارزگان و یا جای دیگری که از برکت حضور دایمی عزرائیل در کشور کم نیست، فرشتگان ماورای بحار را جنایتکار و قاتل نامیدی؟ مگر تو نبودی که وقتی "اوباما" به قدرت رسید باز هم با سیاه زبانی ادعا داشتی که "اوباما نیست" و نوشتی که وی نیز بوش سفید است و بس؟

مگر تو نبودی که زیر عنوان مبارزه علیه دولت، آن وطنداران شکم گرسنه ما را که به امید یک لقمه نان برای خود- احیاناً لقمه های ملیونی- و سیر کردن چند نفر هم سنخ خود به دنبال انجو بازی رفتند با بیرحمی زیر ضربه گرفتی؟ مگر تو نبودی که در مقیاس وسیع اصطلاح مدال گیران چپ را سر زبانه انداخته روزی مدالگیر ها را محدود ساختی؟ مگر تو نبودی که حتا سگ مرده ای چون سیستانی را زیر عنوان شورای انقلابی به باد ناسزا گرفتی؟ مگر تو نبودی که تاج سر خاندان بارکزائی یعنی "وزیر والا مقام فتح خان پادشاه ساز" را یک شبه با عنوان "فتح خان جنگ سالاری از قماش دوستم" از لحاظ تاریخی رسوا ساخته ۱۵۰ ساله "خدمات تاریخی"

بارکزائی پرستها را به صفر ضرب زدی؟ مگر تو نبودی که گاهی به جان پاکستان افتادی و با افشای سیاست هایش هربد و بیراه که بلد بودی نثارش کردی؟ مگر همین تو نبودی که "جمهوری اسلامی ایران" این ایدال مسلمان سراسرجهان از قماش خامنه ای را "او فروش او فروش" ساختی؟

حسین عزیز، یک بار به چهار طرفت نگاه کن ببین چه کس و یا کدام قدرتی از گیرت خطا خورده، تا همان کشور بالایت رحم کرده و مزدورانش را به جانت "اورکش" نکند. اگر هند است تو برای بار اول در مطبوعات فارسی نام استخباراتش را معرفی نموده رول دوگانه آنها را افشاء نمودی، اگر عربستان، چین، اردن، کشور های خلیج، روس، فرانسه، المان، انگلیس و حالا با آوردن شرکاء... کدامش از نزدت خطا خورده و بی داغ هستند که امروز وقتی از طرف نوکران وفادارشان بر تو دشنام ویا اتهام زده می شود برایت سؤال ایجاد می کند؟

حسین عزیز، مطالبی را که من نوشتم نه اتهام است و نه افتراء، بلکه اسناد همه آنها در پورتال خودتان به گفته المانها "سیاه روی سفید" در آرشیف پورتال وجود دارد. و تا جایی که می دانم روزانه به صورت متوسط از ۱۲ تا ۱۴ ساعت به بد و بیراه گفتن به این و آن و یا بچه های سر به زیر مردم را به جنگ و جدل و بزن و بکش دعوت کردن مشغول هستی، حال می خواهی علیه تو توطئه نکنند علیه من کنند؟

می خواهی در عوض توطئه و دسیسه دسته گل برایت بفرستند؟

دوست عزیز، احترام بزرگیت باشد سرجایش، اینهمه دشمن که از آن نام بردم نه بی بیخ و ریشه هستند و نه هم بی پول و پیسه. هرکدامشان که بخواهد می تواند صد چه که هزاران نوکر جان فدا به جبهه فرستد، پس من و تو چه هستیم که بالای ما خبر باشند؟

از بس افشاء گری و تخریب کاری کردی و به نان و روزی چند یتیم و بی پدر سیاسی لگد زدی آخر حوصله یکی و یا چند تای شان را به سر آوردی و اینک با لشکری از نوکران زرخرد به جنگت آمده اند، نوکرانی که هر یک چنان پندیده و گردن انداخته اند که گوئی اسب های زین کرده عبدالرحمان خان اند و یا پیلان اخته عهد مغول.

و اما به ارتباط بخش دوم سؤال:

پرسیده ای که چرا نویسندگان خود مسؤولیت نمی گیرند که تو آنها نیستی؟ عجب سؤالی!! یعنی آنها مسؤولیت بگیرند که ترا خلاص کنند و خود را زیر ضربت قرار دهند. خفه نشی لالا!! ساعت چند است؟ چرا از خواب بیدار نمی شی؟ امروز دیگر آن زمانی نیست که همه مانند تو و یا برادر شهیدم یکی به خاطر دیگری پیشقدم مرگ شود. امروز روزی است که به افرادی مانند من باید شکر بکشی. نسل تو دیگر منقرض شده، همان طوریکه بزرگی جسامت نتوانست دینوزوریا "داینسور" ها را که توان انطباق با طبیعت را نداشتند، از قهر طبیعت نجات دهد تا دوام نمایند و با همان جسم جسیم از بین رفتند و در عوض "نرم تنان" توانستند با تمام ناچیزی شان در مقایسه با یک داینسور، تا امروز بقاء نمایند. در دنیایی که سرمایه به وجود آورده و برای تکمیل آن آرد کرده استخوان سر کارگران جهان را به مثابه مواد ساختمانی در درز های دیوار سرمایه جا می دهد، این که افشاء گری ها و تخریبات تو و امثال به تنهایی نمی تواند کوش های کر و وجدان خفته را بیدار کند و برای بیداری حد اقل صدائی به بلندی صدای گلوله توپ نیاز است، نباید برایت پوشیده باشد؛ کسی را هم نمی یابی که بخواهد با شجاعت پا به میدان گذاشته و در کنارت برزند. مگر این که مثل خودت به گفته مدرنیست ها و حلزون های سرخ و سیاه "عتیقه" و "پوپنک" زده شده باشد.

اگر یادت باشد وقتی در مکتب محمود بودیم و روی هیچ برادر شهیدم دعوا را آغاز کرده و پای تو و چند تای دیگر هم بدان کشیده می شد، وظیفه من "نگهداشتن بکسها" و لباس های تان بود تا در گرماگرم زدو خورد، کسی

آنها را به یغما نبرد. در آن زمان هر چند می دانستم که نه شما و نه هم برادرم از این نقشم راضی نبودید، مگر من آگاهانه آن عدم رضایت را اصلاً به رخم نمی آوردم اما در عوض وقتی شما برنده جنگ می شدید و یکی دو سر را شکستانده و یا یکی دو بینی را خونین می کردید- که اغلباً هم همینطور بود، متوجه نبودید که همین من بکس نگهبان با چه طمطراقی در کنار تان راه می رفتم و به بچه های در و همسایه افاده می فروختم که بله! این است پارت من! اساساً این است محصول دستم!

امروز هم قضیه زیاد فرق نکرده، در درگیری هائی که به دور و برت به وجود می آید از نسل تو و برادر شهیدم فقط چند تائی مانده اید که اینجا و آنجا به پشتیبانی همدیگر قد بلند می کنید، در عوض هر چه خواهی همه می خواهند در نقش داد خالق ایفای وظیفه کنند. راستش را بخواهی همین نقش هم برای بسیاری بزرگی می کند، فقط می خواهند از پشت شیشه منزل شان، جنگ شما را تماشا کنند، مطمئن باش وقتی برنده شدید همه به وجود شما و حرکت تان افتخار خواهند کرد، وای به روزی که ببازید. مطمئن باشید گناه آبی و قابیل را نیز بر شما بار خواهند نمود.

بردار عزیز، اگر می خواهی از دو ، دشنام ، تهمت و افتراء مصون بمانی، زندگی طفیلی و پرازیتی را که برخی ها مانند این برادرت دارد پیشه کن، یعنی در عوض آن که ۱۲ تا ۱۴ ساعت از وقتت را به تحریک بچه های مردم و بد و بیبراه گفتن به اشغالگران و نمی دانم منادیان اسلام سیاسی و هزاران نام دیگری که هر روز بالای دشمنانت می گذاری، بگذرانی، اول کوشش کن در همان حوضی وضو نمائی که اسپنتا ها، رحیم ها ، ببرک ها، وکیل ها، کوشانیها و سایر وطنفروشان در آنجا استنجا نموده اند شاید از برکت بقیه آب استنجا به چوکی، مقام، پول و مرتبه ای برسی؛ مطمئن باش وقتی چنین گردد، عزت ، احترام و امثال آن نیز در انتظارت صف می بندد. اگر نمی خواهی رهرو این طریق باشی و تو هم مانند من بی دست و بی پا از آب در آمدی، در یک گوشه ای از اروپا و یا امریکا و یا کانادا و یا هر "بهشت" دیگر، یک تلویزیون بزرگ خریده روزانه چشمت را "اوبده". فکرت باشد اینکار یک خطر دارد که شکم انسان در آن کشور ها از برکت پول مفت و گوشت هورمونی زود باد می کند و در نتیجه به مانند زنان چند ماهه حامله روی شکم را خارش می گیرد، در نتیجه یک بوتل " نیوای بلزم با چربی زیاد" نیز ضرورت است تا ضمن تماشا و به گور هر چه انقلاب و انقلابیست لعنت فرستادن، با دست بر روی شکم نیز مالش بدهی.

آخ اگر می دانستی چه کیفی دارد!!!

اگر این کار ها را در شأنت نمی بینی و یا از رویت نمی شود، جانت را چرب و پوستت را با غسل آب نمک کلفت بساز که امپریالیزم و مزدورانش تازه به جانت شروع کرده اند، آنها هم ملامت نیستند آخر به تمام بهانه هائی که آمده بودند به همه پشت پا زدند، برای دوام کار لااقل به موجودیت تو و امثال تو هم به حیث بهانه ضرورت دارند در غیر آن علت حضور خویش را از دست می دهند.

به مثابه آخرین نصیحت و ادای دین برادری، مرا نیز از زیر چشم مراقبت کنی که دالر بسیار بد چیز است!!